قصه، بازی نیست

حسن بیگی، ابراهیم

1Lتا چند وقت پیش کسی جرأت نمی‏کرد بگوید:«آقا این بازی‏ها دیگر چیست؟»

اصلا معلوم نبود این اتفاق یک بازی است یا خیر!بعدها زمزمه‏هایی‏ از گوشه و کنار به گوش می‏رسید که این‏ها همه‏اش بازی است.گفتن‏ این حرف کمی دل و جرأت می‏خواست که همه نداشتند.اما حرف‏ که از دهان کسی بیرون می‏آید دیگر او نیست.هرچند همه‏ می‏شنوند،ولی عدهء کمی آن را تکرار می‏کنند.عدهء کمی که یا قاعدهء بازی با دم شیر را نمی‏دانند و یا آدم‏های جسوری هستند که از خطشکنی خوششان می‏آید.

به هر حال امروز عده‏ای پیدا شده‏اند که بگویند آقا این بازی‏ها دیگر چیست؟

اما من فکر می‏کنم این موضوع خیلی هم بازی نیست.مشکل‏ را کسانی به وجود آوردند که از یک موضوع خیلی جدی یک بازی‏ ساختند.

کمی به عقب برگردیم.به چند سال پیش که بحث پسامدرن در ادبیات داستانی ما وارد شد.آن روزها کمتر کسی می‏دانست که این‏ بحث،مال امروز و دیروز نیست،بلکه در اروپا از بعد از جنگ دوم‏ جهانی مطرح شده و الان سال‏هاست که در آن‏جا تنورش کم سو شده‏ است.

این که حالا چرا بعد از گذشت ده‏ها سال این بحث تنورش در کشور ما داغ شده است،من نمی‏دانم.اما یک نکته را می‏دانم که هیچ‏ نویسندهء عاقلی به این بحث دامن نزده است و یا به دنبال طی طریق‏ آن نبوده است،بلکه عده‏ای نویسنده جوان و کم‏تجربه،که به دنبال‏ نوجویی و کمالند،در این سال‏های اخیر چنان آلودهء مدرنیسم و پست مدرنیسم شده‏اند که آثاری بسیاری از قله‏های ادبیات ایران را داستان‏ و رمان نمی‏دانند.

نکته‏ای که می‏خواهم بگویم این است که این«تب»زودگذر است اما حاصل آن از دست رفتن استعدادهایی است که می‏توانست‏ نویسندگان خوبی به جامعه عرضه کند.

اصولا استفاده از دستاوردهای فرهنگی و هنری سایر کشورها نه‏ تنها عملی مذموم نیست،بلکه در جای خود لازم است.اما این که یک‏ راه رفته و حتی ناموفق را پس از گذشت سال‏ها از عمر آن توی بوق‏ کردن،بعد به آن راه غلط رفتن،مسأله‏ای است که باید به آن پرداخت. 2Lاین که چرا جوانان قصه‏نویس ما به جای این که قصهء خودشان را بنویسند دچار ایسم‏هایی می‏شوند که یک«ایست»ناخواسته را به آن‏ تحمیل می‏کند،موضوعی است که دست‏اندرکاران ادبیات داستانی‏ باید به آن توجه کنند.بخصوص آن دسته از کسانی که کار آموزش‏ ادبیات داستانی را دارند،باید سره را از ناسره به خوبی نشان دهند و حتی برای جوان‏ها راه درست را ترسیم کنند.راهی که ادبیات داستانی‏ ما را به بیراهه نبرد و استعدادهای جوان را هرز ندهد.

در این جا بحث درست یا نادرست بودن یک راه نیست.بحث‏ شناخت درست راه‏هاست،راه‏هایی که باید با توجه به مختصات ادبیات‏ داستانی ما طی شود.بالاخره باید روزی برسد که ما هویت ادبیات‏ داستانی را به دست آوریم.داستان ایرانی شناسنامهء خود را داشته باشد و نویسندهء ایرانی همان راهی را بیابد که با هویت و فرهنگ او همخوانی‏ دارد.و رسیدن به این موضوع،هیچ منافاتی با شناخت ما از همهء مکاتب ادبی ندارد.شناخت مکاتب زنده و یا مردهء ادبی جزء وظایف‏ لاینفک همه ماست.مگر می‏شود نویسنده‏ای از حوزهء تخصصی‏ خودش شناخت کافی نداشته باشد و بعد بخواهد دست به نوجویی بزند و یا حتی یک رمان یا داستان خوب هم بنویسد.

من از ایسم‏زدگی در بین جوانان،نه به عنوان یک بازی،بلکه به‏ عنوان یک مسئلهء بسیار جدی یاد می‏کنم و نمی‏دانم نگرانی خودم‏ را از رشد فزایندهء آن بخصوص در بین جوانان شهرستانی،پنهان کنم. این نگرانی حاصل ارتباط من با اغلب مراکز ادبی در سطح‏ شهرستان‏هاست و این که شاهدم چگونه جوانان مستعد قصه‏نویس‏ پس از برگزاری سمینار قصه‏های مینی‏مالیستی در خرم‏آباد ناگهان‏ همگی مینی‏مالیست می‏شوند.ای کاش آنها می‏توانستند قصهء مینی‏مالیستی بنویسند.اگر چنین بود آن را به حساب تجربه آموزی‏شان‏ می‏گذاشتیم و حرفی نمی‏زدیم،اما وقتی چهار سطر نوشته‏شان فاقد عناصر یک قصهء مینی‏مالیستی است مسأله شکل دیگری پیدا می‏کند و وقتی مسأله بغرنج‏تر می‏شود که او در دفاع از قصهء خود شاهکارهای‏ ادبی را نفی می‏کند و با صراحت می‏گوید که قرن 21 قرن قصه‏های‏ کلاسیک نیست،و حتی حاضر نیست فقط یک بار جنگ و صلح را بخواند و یا محمود دولت آبادی را نویسنده بنامد.

به هر حال موضوع جدی است.بازی نیست.باید فکر کرد،چه‏ فکری؟...